

انرژی هسته ای و «دیپلماسی بحران»

یاسر عزیزی

۱۱ خرداد ۱۳۸۵ / ۱ جون ۲۰۰۶

در طول همه سالهایی که به سیاست معطوف شده ام ، یکی از مهمترین ملاک های تمیز گرایشات و احزاب قابل پذیرش و مورد تانیدم ، میزان برخورداری آنان از تحلیل ها و تصویرهای واقعی مسائل اجتماعی در درون و بیرون مرزها بوده است . عامل واقع بینی که در غالب گروهها و تشکل های سیاسی ایرانی چه بعنوان اپوزیسیون و چه در جایگاه پوزیسیون نسبت به نظام های حاکم، همواره کم رنگ بوده است نقطه قوتی است که در صورت برخورداری افراد و گروهها از آن، می تواند آنان را در ارائه تنوریهای مستعد عملیاتی شدن یاری نماید . همین مهم باعث شده است تا در انتخاب موضوعاتی که در صدد پرداخت به آنان هستم همیشه دست قلمم بلرزد ، تا مباد از این نظرگاه واقع بینی دور افتم . با چنین زمینه ای به سراغ مباحث هسته ای جاری میان حکومت اسلامی با جهان غرب به طور عام و ایالات متحده به طور خاص رفته ام .

شاید کمتر کسی جمله مشهور « هر ۹ روز، یک بحران » "سید محمد خاتمی" - رئیس دولت سابق حکومت اسلامی- را از خاطر برده باشد ، و نیز کمتر کسی در میان قبیله سیاسیون ایرانی به کنه این جمله که می تواند متضمن یک واقعیت مهم در سیاست های بیست و چند ساله ی حکومت اسلامی باشد، پرداخته است .

"بحران"

فرهنگ فارسی خرد بحران را "انقلاب حال مریض و بی نظمی دوران اقتصادی" معرفی می کند و فرهنگ فارسی معین آن را ذیل بحران " تغییری که در تب مریض پدید آید " و ذیل بحرانی "وضع غیره عادی در امری از امور مملکت داری" تعریف می کند .

اگر ما فرض را بر بحران بعنوان تغییر ناگوار در تب یک بیمار بگذاریم ، می توانیم عوامل دیگری را در کنار تبعات وارد بر آن عوامل غیر از بیمار متصور شویم . اطرافیان بیمار ، پزشک ، تیم پرستاری ، امکانات و وسائلی که در جهت کنترل وضع بیمار مورد نیاز است و ... در کنار این عوامل ، پریشانی ذهنی اطرافیان و افراد مرتبط با بیمار ، تمرکز ذهنی پزشکان و تیم پرستاری حول شخص بیمار بعلاوه امکاناتی که معطوف به بیمار می شود و موجب ایجاد بار مالی و اقتصادی برای اولیاء بیمار می شود نیز بعنوان تبعات این بحران وجود دارند. با در نظر داشتن این مفروضات به سراغ بحران در سطحی گسترده تر بمنابۀ بحران در یک نظام سیاسی می رویم .

"بحران" در ادبیات سیاسی یک واقعیت تعریف پذیر است . این واقعیت، گویای نوعی آشفتگی ناشی از یک رکود یا بن بست سیاسی - اجتماعی می باشد . نمونه هایی چون اعتصابات گسترده کارگری یا دانشجویی، ناکارآمدی تمهیدات اقتصادی دولت ها ، بروز نارضایتی عمومی در قالب اعتراضات صنفی و عمومی و نمونه هایی از این دست می توانند عامل ایجاد و شکل گیری یک بحران باشند . جامعه ای را تصور کنید که به یک بحران سیاسی در شکل اعتراضات خیابانی و عمومی دچار شده باشد . زمینه های ایجاد بحران نیز روش های نامطلوب اتخاذی توسط حاکمیت و نارضایتی جامعه نسبت به این سیاست ها بوده باشد . در چنین شرایطی بیمار تب کرده جامعه خواهد بود . عوامل بیماریزا و عبارتی میکروب ها یا ویروس بیماریزا نیز سیاست های نامطلوب و در شرایطی سیاستمداران نامراد خواهند بود . در چنین شرایطی نخبگان فعال اجتماعی در نقش پزشک و هموردان در صحنه ای که در تانید نسخه این پزشکان اجتماعی به طغیان درمی آیند نیز نقش پرستاران بیمار تب آلود را ایفا می کنند . مردم برکناری که بدلالی توان حضور در صحنه عملی را ندارند اما به بار نشستن این تحرکات اجتماعی بخش هایی از حقوق از کف داده شان را استیفا می کند نیز همان اولیاء بیمار هستند که البته همه این نقش آفرینان حتی گروه کمتر فعال مورد اشاره نیز تحت تاثیر تبعات این بیماری و درمانگری قرار می گیرند .

چه جان های پاک که از کف می رود ، چه روان ها که پریش می شود ، چه اموال که به غارت می رود ، و چه مصیبت ها که به بار می نشیند تا شاید ثمری شیرین در انتهای این جراحی بزرگ کام های زخمی و ریش را به شاهد و بوی آزادی مرهم نهد . اینها اما تلقی از بحران در ذات مفهوم خود انگیزته و مردم جوش آن در بین

مردم است. اما حکایت بحران های عدیده ای که در آغاز مطلب از زبان محمد خاتمی بیان کردم، در بیست و چند سال حاکمیت اسلامی چیزی جدای از این تعاریف تجریدی اما مهندسی شده ی اجتماعی است.

بحران در غیر نمونه بالا عبارت از هر چالشی است که تمرکز عمومی را برهم زده و موجبات تغییر نقطه کانونی مباحثات کلامی عمومی و خاص سیاسی و اجتماعی را ترتیب دهد. شکل گیری موضوع نامتعارف اما مورد بحث عموم بخودی خود چالش اجتماعی را به چالش ذهن عمومی یا ذهن جمعی تبدیل می کند. واقعیاتی مانند جنگ، زلزله، سیل، گسترش بزهکاری در گستره وسیع، مبارزه با بدحجابی، انفجارها، درگیریهای قومی و نمونه های بسیاری از این دست نیز می توانند در شکل یک بحران اجتماعی بروز کنند و البته نتایج آنها نیز در همه سالهای اخیر بر همگان روشن بوده است. واقعیت این است که به استثنای چند مورد انگشت شمار، در همه سال های پس از انقلاب بحران های اجتماعی و سیاسی بیشتر شبیه آشی بوده است که بدست تزویر خود حاکمیت پخته می شده است. بواقع بجز رویدادهای طبیعی که در موارد خسارت بارشان در شکل بحران نمود می یابند، کمتر موردی از بحران های سیاسی و اجتماعی در جامعه ایرانی پس از انقلاب ۵۷ را می توان نشان داد که نفع آن به حاکمیت نرسیده باشد و دود آن در چشم مردم نرفته باشد. این قصه را از آشوب های خیابانی سالهای اول انقلاب تا جنگ هشت ساله و... تا بحران های محدود اما ثمربخشی که بدست توانای قدرت مداران حاکم ساخته و پرداخته می شود و آنگونه که خود خواسته اند به ثمرش می نشانند می توان دید. هدف مهمی که باز هم باید بدان اشاره کنم تغییر نقاط کانونی تمرکز عمومی و در نتیجه تشویش اذهان بغیر واقعیت خود است. حال و با چنین زمینه ای واقعیت بحرانگرایی سیاست های عمومی حاکمیت را در ایران به سیاست های خارجی حکومت اسلامی پیوند می زنیم تا شاید از منظری تازه به دلایل واقعی ایجاد بحران هسته ای حکومت اسلامی پرداخته شود. پیش از آن قدری در مورد دیپلماسی.

"دیپلماسی"

آسانترین و عمومی ترین تعریف از دیپلماسی همان معادل فارسی آن یعنی "سیاست خارجی" است. داریوش آشوری در دانشنامه سیاسی (فرهنگ اصطلاحات و مکتب های سیاسی) می نویسد: «دیپلماسی در زبان فرانسه از "دیپلمات" بمعنای نماینده سیاسی کشوری در کشور دیگر گرفته شده است و دیپلمات نیز از "دیپلوما" ی یونانی و لاتینی، بمعنای سند و گواهینامه».^(۱) آشوری در ادامه سه معنای عام دیپلماسی را بر می شمرد و در سومین معنی می نویسد: «دیپلماسی نامی است برای کارکرد و روش دستگاه اداره کننده ی روابط بین المللی و شیوه های کسانی که مامور ایجاد این روابطند».^(۲) شکی نیست که کارکرد مهم دیپلماسی در محیط بین الملل حفظ و دفاع از منافع عمومی و ملی کشور متبوع است. بنابراین ضوابط حاکم بر سیاست های خارجی هر کشوری حدود تشخیصی منافع آن کشور است. شکی نیست که شرایط داخلی هر کشور در میزان تاثیرگذاری دیپلماسی یک دولت موثر است و بالعکس تاثیرگذاری سیاست های دیپلماتیک یک دولت نیز می تواند آثار خود را در وضع عمومی مردم آن کشور بر جای بگذارد. حال با چنین تعریفی از دموکراسی به سراغ واژه ترکیبی مورد اشاره در تیتیر مطلب می رویم.

"دیپلماسی بحران"

معنای اراده شده ای که غالب خوانندگان از این واژه ترکیبی دارند در نگاه اول شاید نوعی از سیاست ها را شامل شود که به دلیل ضعف بنیادی آنها منجر به ایجاد بحران هایی در عرصه اجتماع می شود. اما مراد من از این واژه ترکیبی چیزی غیر از این معناست.

معنایی که از این واژه در ذهن نگارنده مطلب است عبارت است از: سیاست های بحران سازی که در جهت معطوف کردن اذهان عمومی به این سیاست ها اتخاذ می شود و عملاً به تاخیر یا رکود فعالیت های گسترده در زمینه های سیاست داخلی جامعه منجر می شود. چنین سیاست هایی نه از سر بی تدبیری و ناآگاهی بلکه درست برعکس از سر آگاهی و اطلاع صورت می پذیرد. توجه به اوضاع داخلی جامعه ایران در سالهایی که اولین جرقه های پرونده هسته ای زده می شد نشان می دهد که در آن زمان یاس و نومیدی بخش های گسترده ای از مردم که به امید گشایشی چشم به اصلاحات حکومتی دوخته بودند را فرا گرفته بود. این یاس و نومیدی که در زمان همواره بدلائل روانشناختی اجتماعی با نوعی رکود و سکون همراه است بزودی می توانست آتش خشمی باشد که در صورت برافروخته شدن هر بنیان و نهادی را به خطر می انداخت. بنابراین تدبیری لازم بود تا ذهن عمومی (چه عوام، چه خواص) را بدان معطوف کرد. مهمترین گزینه و راهکار انحراف اذهان به سمت موضوعی خارج از مخاصمات جاری درونی بود. بنابراین بحران نمایی و بحران آفرینی در عرصه سیاست

خارجی بهترین راهکار می توانست بود . از این روی در اقدامی بی سابقه سید محمد خاتمی که خود زمانی از بحران های پیاپی در پای حرکتش سخن گفته بود جرقه این سیاست بحران گرا را همزمان با جنگ غرب و عراق با بیان این جمله که « ما به توان غنی سازی اورانیوم سه درصد دست یافته ایم» زد . پس از این اقدام بود که ذهن جامعه و جهان با حساسیت بیشتری پیگیر مسائل هسته ای حکومت اسلامی شد ، و حکومت اسلامی نیز با کشدار کردن این مسئله تا بدین غایت توانسته است به منویات خود دست یابد . بگونه ای که در پاره ای شرایط همزمان با معطوف شدن اذهان جامعه و جهان به وخامت ظاهری این بحران بسیاری از اقدامات تحدیدی و سرکوبی حکومت از کوچکترین بازتابی در عرصه رسانه های جهان به دور ماند .

واقعیت این است که سیر پرونده هسته ای حکومت اسلامی و تحولاتی که در طول جریان داشتن این پرونده صورت گرفته است تاکنون از جهات بسیاری به نفع حکومت اسلامی بوده است ، اگرچه در ظاهر خلاف این مسئله بیان می شود . حتی نوع مواضع غربی ها در قبال این مسئله دارای چنان درجه ای از نوسان بوده است که ما را بیش از پیش به پشت پرده مشکوک کند . اینجاست که احساس می شود نوع دیپلماسی حکومت اسلامی، دیپلماسی بحران مبتنی بر بحران نمایی در ظاهر قضایا برای استحصال نتایج داخلی از این دیپلماسی بوده است . شاید اظهارات چند روز اخیر وزیر امور خارجه ایالات متحده ما را به واقعیت دیگری که خیمه شب بازی نظام سلطه سرمایه است ، نیز رهنمون کند . به هر حال با زبان حافظ این مطلب را به پایان می برم که:

تا آن زمان که پرده برافتد چه ها کنند»

« حالی درون پرده بسی فتنه می رود

منابع:

- ۱- آشوری، داریوش- دانشنامه سیاسی(فرهنگ اصطلاحات و مکتب های سیاسی) - انتشارات مروارید- چاپ دوازدهم ، - ۱۳۸۴ ص ۱۶۹
- ۲- پیشین- ۱۷۰-۱۶۹